خوشه های خشم و راسته کنسروسازان (شخصیتهای عصیانگر در دورمان از آثار جان اشتایک بک)

قابلی، نجمه

مفهوم عصیان یکی از قدیمی‏ترین مفاهیم در تاریخ بشر و در تاریخ‏ ادبیات است.در عرصهء اسطوره‏شناسی،نخستین شخصیت عصیانگر،پرومته‏ است که موهبت خدایی آتش را از خدایان المپ دزدید و آن را به انسان ارزانی‏ داشت.این اسطوره در واقع نمادی است از جدال جاودانی انسان برای کسب‏ آگاهی و توانایی حاکمیت بر سرنوشت خویش.در قلمرو ادبیات نیز دورهء رمانتیک دوره‏ای قابل توجه از نظر پرداختن به مفهوم عصیان بشری است.

در قرن بیستم مفهوم عصیان واجد معنای متفاوتی شده است.عصیان‏ شخصیتهای رمانهای جان اشتاین‏بک،خصوصا خوشه‏های خشم و راستهء کنسروسازان،در واقع رویگردانی از ارزشهای منحط جامعهء غربی و بازگشت‏ به مفهوم خالص و واقعی زندگی است.همچنین،مفهوم عصیان در این رمانها قرابت بسیاری با مفهوم مسئولیت جمعی و دیگرخواهی دارد.به بیان دیگر، عصیان مورد نظر،یک عمل خودمحورانه و خودخواهانه نیست؛بلکه تلاشی‏ است برای بهبود وضعیت بشر،به طور کلی.

قرن بیستم بدون شک یکی از مصیبت‏بارترین اعصار در طول تاریخ بشر به شمار می‏رود.انسان علی‏رغم فتح قله‏های دانش و به دست آوردن‏ موفقیتهای بی‏شمار در زمینه‏های علمی،با فجایع انسانی و اخلاقی بسیاری‏ روبه‏رو شده است.تجربهء جنگها و خونریزیهای متعدد و بالاتر از همه فجایع‏ به بار آمده در طول دو جنگ خونریز جهانی اثرات بسیاری در روحیات و آثار نویسندگان دهه‏های اولیهء قرن بیستم به جا گذاشته است.در آثار نخستین‏ نسل از نویسندگان قرن بیستم،خصوصا رمان‏نویسان این نسل،صحنه‏های‏ تیره و تار،مرگ،و زوال به وفور یافت می‏شود.

آر.دبلیو.بی.لویس‏1اعتقاد دارد که آثار رمان‏نویسان دهه‏های اول قرن‏ بیستم را می‏توان به دو گروه تقسیم کرد،و خود این نویسندگان را در دو نسل‏ متوالی مورد مطالعه قرار داد.گروه اول از این نویسندگان که به نویسندگان‏ نسل اول موسومند،شامل توماس‏مان‏2،جیمزجویس‏3،مارسل پروست‏4، ویرجینیاوولف‏5و چند نویسنده دیگر است.در آثار این نویسندگان احساس‏ گسترده‏ای از فقدان،یأس و مرگ موج می‏زند.در واقع فقدان حس زندگی‏ و شور در جهان اطراف این نویسندگان که به نویسندگان مدرنیست موسومند، در آثارشان منعکس شده است.اغلب،شخصیت اصلی رمان در آثار این‏ نویسندگان،یک هنرمند و یا شخصی با حساسیت هنرمندانه است که از زندگی‏ روزمرهء جامعه دلسرد شده و به دنیای هنر پناه آورده است.در واقع این نویسندگان‏ که از هرگونه بهبود در زندگی عادی انسان ناامید شده‏اند،به دنیای خیال‏انگیز و نامیرای هنر روی آورده‏اند.همانطور که لویس در کتاب خود موسوم به‏ «قدیس ولگرد»می‏نویسد:«نویسندگان این نسل در حالی که از اقلیم منحط انسان ناامید شده‏اند به اقلیم جاودانی هنر روی آورده‏اند.6»اما،از میان خاکستر امید و ایمان به انسان و بهبود شرایط انسان،نویسندگان نسل دوم مانند ققنوس سر بر آورده‏اند.این نویسندگان که جان‏اشتاین‏بک‏7،آلبرکامو8،ویلیام‏ فاکنر9و گراهام‏گرین‏10از آن جمله‏اند،اگر چه کمتر از نویسندگان گروه قبلی‏

خوشه‏های خشم و راستهء کنسروسازان

شخصیتهای عصیانگر در دو رمان از آثار جان‏اشتاین‏بک:

نوشتهء:نجمه قابلی

با مرگ وانحطاط روبه‏رو نبوده‏اند،اما در آثارشان امید و ایمان تازه‏ای به‏ زندگی،به مفهوم خالص و ابتدایی آن،به چشم می‏خورد که در آثار نویسندگان‏ قبلی غایب است.

بیشتر نویسندگان این نسل در دههء سوم آثار خود را نوشته‏اند.این دهه‏ دوره‏ای است سرشار از تلخی و یأس در جهان غرب.دنیا شاهد انحطاط سریع‏ دموکراسی به دست فاشیسم و نازیسم است و امیدهایی که در دل روشنفکران‏ به دلیل انقلاب کمونیستی در روسیه،در دههء قبلی ایجاد شده بود با روی‏ کار آمدن استالین بر باد رفته است.دیگر ایمان قرون گذشته کمرنگ شده و امیدی به تحقق آرمان شهر ساخته دست بشر نیست،و به این همه باید تهدید روزافزون جنگ جهانی دوم را نیز اضافه کرد که سرانجام در آخرین سال این‏ دهه،یعنی 1939،آغاز شد.با تمام این سیاهیها و ناامیدیها،آنچه که آثار نویسندگان این گروه را از دستهء اول متمایز می‏سازد،امید و ایمان خلل‏ناپذیر این نویسندگان به گوهر وجود انسان و توانایی انسان در پشت کردن به همهء عوامل انحطاط و روی آوردن وی به مفهوم خالص و اصیل زندگی است.

نویسندگان نسل اولی،با وجود تمام جنبه‏های هنری آثارشان،از پرداختن به‏ انسان به عنوان موجودی زنده و محتاج انگیزه‏های زنده ماندن باز ماندند،در حالی که نویسندگان نسل دوم که اشتاین‏بک نیز در زمرهء آنهاست،دریافته‏اند که هنر ممکن است بتواند بهشتی خیالی در میان خرابه‏ها برپا سازد،ولی‏ نمی‏تواند دلیل اساسی برای نفس زنده ماندن ارائه دهد.آنچه که بشر در این‏ شرایط به آن نیاز دارد،انگیزه و دلیلی برای زنده ماندن و نجات از یأس‏ همه‏گیری است که آن‏گونه ادبیات و هنر را تحت تأثیر قرار داده است.اگر شخصیت غالب در رمانهای گروه اول یک هنرمند یا فردی با حساسیتهای‏ هنری است،شخصیت غالب در رمانهای گروه دوم ملغمه‏ای است از بزهکاری، فلسفه و قداست.

آنچه که در تمامی این رمانها،از جمله رمانهای جان‏اشتاین‏بک،محسوس‏ است،سرسپردگی قهرمان داستان به اصالت و جوهرهء زندگی است.این‏ شخصیت که به نظر آلبرکامو،یک عصیانگر است،در عین حال که دارای‏ جنبه‏های بشری و نقطه ضعفهای انسانی است،دارای جنبه‏ای مقدس نیز هست که از او یک شخصیت دوگانه و واقعی ساخته است.

آلبرکامو در کتاب خود«عصیانگر11»به بررسی و تحلیل فلسفی عصیان‏ و انواع آن در طول تاریخ فرهنگ و ادبیات مغرب زمین پرداخته است.به نظر وی،در عصر مدرن با افول سنتها و باورهای اخلاقی در جهان غرب، یگانه‏ راه نجات انسان غربی از بی‏هویتی،عصیان است.این عصیان البته دارای‏ جنبه‏های منحصر به فردی است که کامو به تفصیل به آنها پرداخته است.این‏ خصوصیات در شخصیتهای عصیانگر رمانهای جان‏اشتاین‏بک نیز یافت‏ می‏شود.

مفهوم عصیان در این رمانها به معنای پشت کردن به ارزشهای غیر انسانی‏ جامعهء فوق صنعتی و روی آوردن به ارزشهای انسانی و اصیل زندگی است.

در همهء این رمانها زندگی انسان ماشین‏زدهء غربی به صورتی آلوده و بیمار تصویر شده است.مثلا آلبرکامو بیماری طاعون را به عنوان نمادی برای نمایاندن ماهیت بیمارگونهء زندگی در غرب برگزیده است،و در رمانهای‏ ایگنوزیا سیلونه‏12زلزله‏ای ویرانگر نماد این حس فقدان و نابودی است.

جان‏اشتاین‏بک نیز به عنوان نویسنده‏ای همعصر و همنسل با گروه‏ یاد شده،در رمانهایش درونمایهء عصیان را به صورت روی آوردن به مفهوم‏ طبیعی زندگی و همه‏گیر بودن حس فقدان مطرح کرده است.از طرف دیگر، به دلیل اینکه رمانهای اشتاین‏بک خصوصا دو رمان مورد مطالعه در این‏ مقاله،یعنی«خوشه‏های خشم‏13»و«راستهء کنسروسازان‏14»رمان انتقاد اجتماعی‏15محسوب می‏شوند،مکان و زمان وقوع حوادث اهمیت بسیاری‏ در نقد این رمانها پیدا می‏کند.«خوشه‏های خشم»در اوج یک فاجعهء اجتماعی‏ و اقتصادی در آمریکا،یعنی رکود بزرگ اقتصادی‏16نوشته شده است و راجع‏ به خانواده‏ای است که در اوکلاهاما17روی زمینی متعلق به بانک به صورت‏ مستأجر زندگی و کار می‏کند.این زمین که در ابتدا متعلق به خود خانواده بوده‏ در اثر خشکسالیهای متعدد و مقروض بودن خانواده،به بانک تعلق گرفته است.

به دنبال ادامه یافتن خشکسالی،بانک تصمیم به بیرون راندن مستأجرین از زمین می‏گیرد و خانوادهء جود18،مانند هزاران خانوادهء دیگر،برای یافتن کار و مأوایی مناسب راهی کالیفرنیا می‏شود.در کالیفرنیا به دلیل هجوم چندین‏ هزار کارگر به باغهای میوه برای کار،کارفرمایان و زمینداران بزرگ به استثمار کارگران می‏پردازند و در مقابل کاری سخت و طاقت‏فرسا تنها مزدی ناچیز به‏ آنان می‏پردازند.قهرمان رمان،تام‏جود19،در طول داستان به دلیل عوامل‏ گوناگون تجربیاتی کسب می‏کند و در جریان این مسافرت از اوکلاهاما تا کالیفرنیا،و در جریان اتفاقات بعدی،تبدیل به یک عصیانگر واقعی می‏شود.

درونمایهء روی آوردن به مفهوم اصیل زندگی،در این رمان به صورت‏ عقیده‏ای نیمه عرفانی،نیمه طبیعتگرا بیان شده است.این مفهوم را اولین بار دیگر شخصیت محوری رمان یعنی جیم‏کیسی‏20در قالب ترانساندنتالیزم‏ امرسون‏21بیان می‏کند.طبق این اعتقاد انسانها وتمام جهان هستی با هم‏ یکی و متحد هستند و هر موجودی بخشی از این وحدت یگانه است.عصیان‏ در این مفهوم،رویگردانی از جهان سرمایه‏داری و پول‏مدار است که در آن‏ حقوق مالکیت بر حقوق انسانی ارجحیت دارد،و طبق ارزشها و قوانین آن، ابتدایی‏ترین قوانین زندگی نادیده گرفته می‏شوند.در عوض،با روی آوردن‏ دوباره به طبیعت است که انسان به اصل وجود خویش باز می‏گردد.

بر اساس قوانین و ارزشهای جامعه و فرهنگ سرمایه‏داری این کاملا منطقی است که در حالی که انبوهی از میوه در حال خراب شدن هستند،در مجاورت آنها کودکانی از گرسنگی بمیرند تا قیمت میوه در بازار تثبیت شود.

یا کشاورزان کارا و خوب نتوانند روی زمینی حاصلخیز برای خود کار کنند و از گرسنگی نجات یابند.اینها قوانین طبیعی و منطقی هستند که فرهنگ‏ سودجویی به راحتی زیر پا می‏گذارد و در نتیجه مرگ و نیستی به همراه می‏آورد.

پس،نخستین ویژگی شخصیتهای عصیانگر در این رمان،تلاش برای گریز از مرگ و نیروهای مرگ‏زا در جهت رسیدن به زندگی ومفهوم اصیل زندگی‏ است.

در جریان رمان در چندین موقعیت جیم‏کیسی اشاره می‏کند که زندگی‏ انسانها به خودی خود و ورای ارزش‏گذاریهای اجتماعی و اخلاقی،مقدس و قابل احترام است و آنچه مانع زندگی به مفهوم کلی کلمه است،مرگ‏آور، ناپاک،و شایستهء مبارزه و مخالفت است.

دومین خصوصیت مهم در شخصیت عصیانگر این رمانها و از جمله رمان‏ خوشه‏های خشم وابستگی فرد به گروه است.در واقع مفهوم عصیان در جهان‏ مدرن به معنای تکروی خودخواهانه و یا زیاده‏طلبانه نیست بلکه در ذات هر واکنش عصیانگرانه‏ای عشق به دیگر انسانها و در واقع عشق به انسانیت‏ به طور کلی،نهفته است.بنابراین،علاوه بر اینکه عصیانگر رمانهای مذکور از نیروهای مرگ‏آور و رو به زوال جامعهء مدرن به سوی زندگی روی می‏آورد، او این زندگی و رهایی را تنها برای خود نمی‏خواهد،بلکه خواستار برقراری‏ عدالت در کل جامعه و سعادت همهء انسانهاست؛همان‏گونه که در ابتدای رمان‏ خوشه‏های خشم اصل مهم و خلل‏ناپذیر،حفظ و حراست خانواده و تلاش‏ برای بقای آن است؛در حالی که در پایان،هر یک از اعضا به عنوان عضوی‏ از کل جامعه و حتی کل بشریت به شمار می‏آیند.به همین ترتیب،خود تام‏ که در ابتدای رمان به اتهام قتل زندانی بوده و به تازگی آزاد شده است و به‏ چیزی جز امور مربوط به خودش نمی‏پردازد،در جریان رمان تبدیل به شخصی‏ متعهد نسبت به سرنوشت مردم می‏شود،و در پایان رمان خواننده احساس‏ می‏کند که اقدامات اصلی تام در جهت بهبود وضعیت همنوعانش،پس از این‏ آغاز خواهد شد.

سومین ویژگی شخصیت عصیانگر در رمان خوشه‏های خشم جنبهء بیدارگری و قداست وجود اوست.این قداست،همان‏گونه که قبلا اشاره شد، از نوع قداست سنتی نیست بلکه شخصیت عصیانگر که دوگانه‏ای است از گناه و عشق،دارای جنبه‏ای بشری است که با وجود زمینی بودن،مقدس‏ است.

در واقع،اشتاین‏بک با استفاده از تلمیحات و درونمایه‏هایی که شباهت‏ زیادی با کتاب مقدس دارند خواسته است جنبهء مقدس شخصیتهای رمان‏ خود را پررنگ‏تر کند.یکی از این تلمیحات این واقعیت است که حروف اول‏ نام جیم‏کیسی مانند حروف اول نام عیسی مسیح‏22در زبان انگلیسی است، و همچنین کیسی سابقا کشیش و مبلّغ بوده است.این واقعیت که وی ـاکنون‏ دیگر کشیش نیست ولی همچنان برای مردم موعظه می‏کند،با توجه به اسم‏ وی،تأکیدی است بر جنبهء بیدارگری و راهبری وجود او.اگرچه،آنچنان که‏ خود نیز بیان می‏کند،آنچه که او مردم را به آن فرا می‏خواند مقدس خواندن‏ کل هستی و انسان و زندگی انسان به عنوان جزئی از این کل است،و می‏بینیم‏ که سرانجام او مسیحاوار خود را قربانی سعادت مردم و برقراری عدالت می‏کند. همچنین تام نیز در پایان رمان این جنبهء قداست بشری را کسب می‏کند و در واقع قهرمان یا ضد قهرمان‏23این رمان همان تام‏جود است.در صحنه‏ای‏ که تام در بیشه پنهان شده و مادرش به ملاقات وی می‏رود،تام از دلمشغولی‏ خود برای بهبود زندگی انسانها می‏گوید،و از یکی بودن همهء هستی .و در همین صحنه است که مادر در تاریکی برای لمس پسر دستش را جلو می‏برد و او را همانند قدیس لمس می‏کند.بنابراین،می‏بینیم که چگونه این شخصیت‏ در عین حال که گناهکار و دارای جنبه‏های مختلف خطا و ناتواناییهای‏ مخصوص بشر است،با عصیان علیه بی‏عدالتیها و قدرتهای مرگ‏آور که‏ زندگی را رو به زوال می‏برند و با روی آوردن به جوهر زندگی و طبیعت،به‏ یک قدیس تبدیل شده است.

در رمان کوتاه راستهء کنسروسازان نیز درونمایهء عصیان و ویژگیهای آن‏ قابل تشخیص و بررسی است.این رمان که در واقع یک طنز تلخ اجتماعی‏24 است در سال 1945،یعنی در سال پایانی جنگ جهانی دوم،نوشته شده است.

ماجرای رمان،همان‏گونه که از اسم آن برمی‏آید،در یک محلهء حاشیه‏ای از شهری صنعتی اتفاق می‏افتد که مرکز تولید حلبی و کنسرو ماهی است.

ساکنین این محله که در واقع شخصیتهای اصلی رمان هستند،بیشتر یک‏ عده افراد ولگرد،دائم الخمر،و بدون خانه و خانواده‏اند.دیگر ساکنین راستهء کنسروسازان نیز هر یک به نوعی از زندگی عادی و روزمرهء جامعهء آمریکایی‏ بازمانده و طرد شده‏اند.ویژگی ذکر شده برای شخصیت عصیانگر در رمان‏ خوشه‏های خشم در مورد شخصیت عصیانگر رمان راستهء کنسروسازان نیز صدق می‏کند.فقط نوع عصیان این شخصیتها متفاوت است.عصیان‏ ضد قهرمانان این رمان در واقع همان عقبگرد و رویگردانی آنها از ارزشها و نرمهای حاکم بر فرهنگ آمریکایی زمان است.در واقع شخصیتهای این رمان‏ پیشروان نسل هیپی در دهه‏های بعد به شمار می‏آیند.

آنچه که جان‏اشتاین‏بک زندگی غیرغایی‏25می‏خواند،به عقیدهء وی، در زندگی اشخاصی که مانند ولگردهای این رمان در حاشیهء جامعه زندگی‏ می‏کنند و از هیاهوی حاکم بر زندگی افراد عادی جامعه فارغند،یافت می‏شود.

در واقع به نظر اشتاین‏بک،افراد عادی اجتماع در ارزشهای سراسر مادی و تجاری جامعهء آمریکا به دام افتاده‏اند و در جریان این مسابقهء ناخودآگاه برای‏ کسب بیشترینها و بهترینها،البته طبق ارزشهای همان جامعه،از مفهوم واقعی‏ و طبیعی زندگی غافل مانده‏اند.

درونمایهء اصلی این رمان نیز پرداختن به زندگی افراد حاشین‏نشین جامعهء صنعتی و به ظاهر باثبات آمریکاست و نیز نشان دادن این واقعیت که آنها با پشت کردن به ارزشها و نرمهای غالب در فرهنگ رایج جامعه،از این دام‏ کناره‏گیری کرده‏اند.در واقع همان‏طور که آنتونی‏برجس در کتاب خود،رمان‏ امروز،گفته است:«شخصیتهایی مانند دکتر ژیواگو مختص جوامع بحران‏زده‏ و بی‏ثباتند؛در حالی که در جوامع در ظاهر باثبات و قانونمند امروزی،نوع‏ خاصی از عصیانگر،که شخصیتی غیر خشن و ملایم دارد و حتی خود نیز به درستی نمی‏داند که جامعه را چه می‏شود،یافت می‏شود.»26عصیان این‏ فرد در همان کناره‏گیری و رویگردانی وی از جامعهء عادی تبلور می‏یابد.از نظر افراد عادی و به ظاهر موفق جامعه،این افراد،ولگرد،بی‏خانمان،و شکست‏خورده قلمداد می‏شوند،در حالی که در واقع خود آنها هستند که از درک معنا و مفهوم واقعی زندگی دور مانده و در هیاهوی ارزشهای بی‏بنیان‏ و جدال برای کسب امتیازات بیشتر به دام افتاده‏اند.

اماشخصیت محوری رمان راستهء کنسروسازان نه یک ولگرد دایم الخمر بلکه یک دانشمند زیست‏شناس است.داک‏27،که در یک آزمایشگاه جانوران‏ دریایی در راستهء کنسروسازان زندگی و کار می‏کند،در عین حال که در زمرهء ولگردهای ساکن در محل نیست خود را از زندگی روزمرهء جامعهء بیرون جدا کرده است.او یک دانشمند است و علاقه زیادی به زندگی جانداران دریایی‏ دارد.در واقع،او نیز به نوعی از غوغای جامعهء سودازدهء به طبیعت و زندگی‏ طبیعی پناه آورده است.

تفاوت داک با شخصیتهای دیگر رمان این است که او دقیقا می‏داند در جامعهء اطراف او چه می‏گذرد،و چگونه ارزشهای اصیل انسانی مورد هجوم‏ ضد ارزشهای جامعهء مدرن قرار گرفته است.همان‏طور که او می‏گوید:«چیزهایی‏ که در انسانها می‏ستاییم-مهربانی و کرم،صداقت،فهم و احساس-ملازمان‏ شکستند...و خصوصیاتی که از آن بیزاریم-تندی،حرص،زیاده‏خواهی، بدجنسی،خودخواهی و سودجویی-عوامل موفقیت هستند.»28او کاملا آگاه‏ است که افرادی که از نظر مردم عادی جامعه،انسانهایی شکست‏خورده و منزوی هستند،در واقع بر افراد به ظاهر موفق رجحان دارند؛زیرا جوهر انسانی‏ خود را حفظ کرده‏اند و از جدال همه‏گیر برای کسب درآمد و شهرت کناره‏ گرفته‏اند.

یکی از مهمترین حوادثی که این درونمایه را به وضوح بیان می‏کند در روز چهارم ژوئیه،یعنی روز استقلال آمریکا،اتفاق می‏افتد.دستهء ولگردها که‏ در رمان به آنها دستهء مک‏29گفته می‏شود روی یکی از لوله‏های بتونی و در حالی که پشتشان به خیابان اصلی است نشسته‏اند،و داک و دوستش، ریچاردفراست‏30،آنها را از پنجره می‏بینند.تا چند دقیقه دیگر قرار است که‏ دستهء موزیک و نمایش مخصوص چهارم ژوئیه از این خیابان بگذرد.داک‏ با دوست خود شرط می‏بندد که هیچیک از افراد دستهء مک حتی سرش را برای تماشای کارناوال شادی بر نخواهد گرداند.در حالی که دوست وی معتقد است کسی که علاقه‏ای به تماشای دستهء موزیک و کارناوال ندارد،در واقع‏ زنده نیست.آنچه اتفاق می‏افتد کاملا با پیش‏بینی داک مطابق است.گروه‏ ولگردان حتی برای تماشای دسته،سرشان را هم برنمی‏گردانند.این واقعه‏ تأکیدی است بر واقعیت جدایی و رد ارزشهای جامعهء مدرن آمریکا از طرف‏ این گروه حاشیه‏ای.

در واقع،روز چهارم ژوئیه و جشن مربوط به آن،نمادی از فرهنگ مدرن‏ غربی و ارزشهای آن است؛و گروه ولگردان و دایم الخمرهای راستهء کنسروسازان، هرگز با این فرهنگ و این ارزشها کاری نداشته و از آن کاملا کناره‏گیری کرده‏ است.داک نیز در رویگردانی از جامعهء منحط و به ظاهر باثبات،با این گروه‏ همراه است؛و اوست که رویگردانی از زندگی مجازی جامعه را با روی‏آوری‏ به ذات خالص زندگی،توأمان داراست.همان‏گونه که راوی داستان می‏گوید: «او نیمی مسیح و نیمی دیو-مرد31است.»32می‏توان گفت او به کنه زندگی، صرف‏نظر از هرگونه ارزشگذاری و سنجش و رده‏بندی،ایمان دارد.شخصیت‏ وی ترکیبی است از قداست و جنبه‏های بشری.